

خودشناسی در قرآن

سوره کهف، آیه ۹

استاد حسین نوروزی

جلسه ۲۶ (۱۳ اردیبهشت ۱۴۰۴)

*** ویراستاری - مرحله ۳ از ۵

آیا پنداشته‌ای که اصحاب کهف و رقیم از آیات عجیب ما بودند؟ یک احتمال این است که خدای متعال اینجا بخواهد بفرماید: ماجرای اصحاب کهف و رقیم جزو آیات عجیب ما نیست؛ یک ماجرای طبیعی عادی از نگاه خدایی، خلاف قانون طبیعت نیست؛ یک مسئله خارق العاده فوق العاده نیست عجیب نیست. اگر هم عجیب است خدا از این عجایب زیاد دارد. وقتی عجایب خدا زیاد شد دیگر عجیب نیست. ماجرای اصحاب کهف چه بود؟ ماجرای اصحاب کهف این بود که این‌ها به غار کهف پناه بردند و در آنجا خدای متعال یک آیه‌ای ارائه کرد نشان داد و آن اینکه این‌ها بیش از سیصد سال به خواب رفتند و بعد از سیصد سال از خواب بیدار شدند؛ این را به عنوان آیه عجیب گمان می‌کردند و خدای متعال اینجا می‌خواهد بفرماید: «أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا» شما خیال کردید که این جزو آیات عجیب ماست که عده‌ای بخوابند سیصد سال به خواب بروند و بعد بیدار شوند. یک احتمال این است که نه؛ خوابیدن این‌ها به عنوان آیات عجیب حساب نشود خود این‌ها از آیات عجیب خدا باشند. یعنی چه؟ یعنی این اصحاب کهف چه کردند که عملکرد اصحاب کهف از آیات عجیب خدا باشد که خدا ببینید چه خلق کرده. انسانی خلق کرده که در اوج خفقان و کفر و شرک در زمان پادشاهی دقیانوس این‌ها به خود می‌آیند و خدای خودشان را می‌خوانند و از خدا طلب یاری می‌کنند و از آن شهر و دیار خودشان به غار کهف پناهنده می‌شوند؛ این مثلاً جزو آیات عجیب خدا باشد که چطور می‌شود چند نفر در آن شرایط در آن فشار در آن خفقان در آن محیط خطرناک زمان دقیانوس و آن همه تبلیغات ضد توحیدی یک عده‌ای پیدا شوند که در مقابل همه کفر و شرک بایستند و زیر بار حرف نامربوط آن‌ها نروند و پناه به غار کهف ببرند. بعید نیست که خدای متعال می‌خواهد بفرماید که شما خیال کردید این‌ها کار مهمی کردند؟ «أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا» اصحاب کهف و رقیم جزو آیات عجیب ما هستند؟! نه؛ این‌ها جزو آیات عجیب ما نیستند. خیلی برای اصحاب کهف حساب آنچنانی باز نکنیم. خدا آیات عجیب‌تر از این‌ها هم دارد یعنی همانی که سر نیزه این آیه را خواند چه کسی بود؟ امام حسین علیه السلام. «أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا» خیال

کردید که اصحاب کُهِف و رقیم جزو آیات عجیب خدا بودند؟! نه؛ بیایید نگاه کنید بیایید ببینید در عاشورا چه خبر است. یک نگاهی به تاریخ عاشورا بندازید تا بفهمید که آیه عجیب خدا امام حسین است. چه کرده! چه عاشورایی برپا کرده! هر دو احتمال هست و در هر دو این معنا وجود دارد که این‌ها از آیات عجیب خدا نیست خدای متعال آیه عجیب‌تر از این دارد. فعل انسان اختیار انسان نیت انسان این از عجایب خلقت خداست. کجا تجلی بیشتری داشته؟ در اولیاء خاص خودش در امام حسین علیه السلام که چنان ظهور و بروز حسن انتخاب را ظهور و بروز می دهد حسن اختیار را نشان می دهد و نشان می دهد که انسان حسن انتخابی یعنی که یعنی چه و معیار و شاخصی می شود برای معرفی انسان‌های حسن انتخابی. به هر مقداری که امام حسین را دوست داشته باشند به همان مقدار حسن انتخاب دارند و کسانی که کمترین درجه حسن انتخاب را داشته باشند نمی‌توانند در دلشان محبت امام حسین را نداشته باشند نمی‌توانند ماجرای عاشورا را بشنوند و دلشان نلرزد و هیچ واکنش قلبی نداشته باشند؛ نمی‌شود. حتی آن‌هایی که کمترین درجه حسن انتخاب را دارند. این یک شاخصی است یک معیاری است یک میزانی است برای سنجش. به طور کلی آیه عجیب خدا انسان است و عملکرد انسان است؛ عملکرد متناقض عملکرد خلاف باور خلاف انتظار که انسان باورش نمی‌شود. مگر می‌شود انسان اینجوری باشد مگر می‌شود انسانی چنین عمل کند. چطور می‌شود آخر که یک انسان اینقدر خوب باشد و از آن طرف، چطور می‌شود یک انسان اینقدر بد باشد. هر دو طرفش. فلذا خیل‌ها منکر هستند دو طرفش را منکر هستند. خیلی‌ها می‌گویند مگر می‌شود؟! یک انسانی به مقام عصمت برسد معصوم زندگی کند پاک باشد؟! نمی‌شود نمی‌شود. یک عده هم می‌گویند که مگر می‌شود انسان اینقدر پلید و زشت شود که یک جنایاتی را که در ماجرای عاشورا دشمنان امام حسین مرتکب شدند این‌ها را مرتکب شود؟! نمی‌شود. باور نمی‌کنند. می‌گویند نمی‌شود یک انسان اینقدر پلید شود فلذا معنای اختیار را نمی‌توانند متوجه شوند. می‌گویند مگر می‌شود یک کسی خودش با دست خودش، خودش را جهنمی کند خودش بخواهد جهنم برود؟! آدم‌های خوب آدم‌های بهشتی نمی‌توانند جهنمی‌ها را وجدان کنند. آدم‌های بد و آدم‌های جهنمی هم نمی‌توانند آدم‌های بهشتی بهشتی، خیلی بهشتی را وجدان کنند که این‌ها یعنی چه و چه جوری می‌شود. این از آیات عجیب خداست. وجود اختیار در انسان؛ این از آیات عجیب خداست که انسان با وجود اینکه فطرتش الهی است خدایی است و از پیش خدا آمده «اَنَا لِلَّهِ» در عین حال خدا را فراموش می‌کند با خدا دشمنی می‌کند. با وجود اینکه انسان خودش را از همه موجودات عالم بیشتر دوست دارد و نمی‌تواند کمتر دوست داشته باشد نمی‌تواند بیشتر دوست نداشته باشد امکان ندارد شدنی نیست؛ در عین حال به خودش ظلم می‌کند. با توجه به اینکه انسان فطرتش خودشناس است خودش را خوب می‌شناسد خودش است کس دیگری نیست که، خودش است. همه انسان‌ها فطرتاً خودشان را می‌شناسند؛ در دنیا آمده در عین حال خودش را گم می‌

کند. کمتر کسی را پیدا می‌کنیم که خودش را بشناسد خودش را گم نکرده باشد نسبت به خودش جاهل نباشد. این حقیقت که انسان نمی‌تواند خودش را دوست نداشته باشد نمی‌تواند کسی یا چیزی را از خودش بیشتر دوست داشته باشد؛ نمی‌تواند یعنی جبر است ناچار است ناگزیر است حب به ذات دارد خودش را از همه چیز و همه کس بیشتر دوست دارد خیال می‌کند که می‌تواند کس دیگری را بیشتر از خودش دوست داشته باشد، تمام این‌ها می‌شود توهّم. خیال می‌کند که می‌تواند. خیال می‌کند می‌تواند به خودش یک آسیبی بزند که منتهی به خودکشی شود. می‌گویند فلانی خودش را کشت. امکان ندارد کسی بتواند خودکشی کند امکان ندارد. هیچ یک از شما هیچ یک از ما که الان اینجا هستیم دیگر نمی‌توانیم یک کاری کنیم که نباشیم. آمدم، دیگر باید باشیم که باشیم که باشیم نمی‌توانیم یک کاری کنیم که نباشیم. این‌هایی که می‌میرند دیگر نیستند؟! تازه قشنگ‌تر هستند یک پرده از روی وجودشان کنار رفته خوشگل‌تر رو آمدند تازه خودشان معلوم شده. این جسمش کنار رفته جسمش را کشته جسمش مرده؛ خودش را که نمی‌تواند بکشد. نه اینکه خودت را نمی‌توانی بکشی هیچ کس دیگری را هم نمی‌توانی بکشی. این‌هایی که می‌زنند یک کسی را می‌کشند این‌ها خودش را نمی‌کشند که، اسبش را مرکبش را. اسب و مرکبش را هم نمی‌کشند. می‌میرد یعنی جدا می‌شود نه اینکه نابود می‌شود. یک کاری می‌کنند که مرکبش از خودش جدا می‌شود همین. خودش هنوز خودش است. هیچکس نمی‌تواند یک کاری کند که خودش از خودش جدا شود. معنا ندارد. هیچکس نمی‌تواند یک کاری کند که یکی دیگر از خود او جدا شود، نمی‌شود. هر موجودی خودش خودش است. خودتی. جدا شدن یعنی مردن، مردن یعنی جدا شدن. انسان نمی‌تواند کاری کند که دیگر نباشد. خب حالا که هستیم و هستیم که هستیم می‌فهمیم که باید یک جوری زندگی کنیم که متناسب با یک عمر جاوید یک عمر بی‌نهایت باشد فلذا فرمودند: «کُنْ لَدُنْیَاکَ کَاثَکَ تَعِیْیِش فِیْهَا اَبَدًا» مثل اینکه؛ مثل اینکه همیشه هستی. یعنی یک جوری در دنیا زندگی کن که کار دنیا را امروز و فردا کن بگو حالا وقت بسیار است حالا وقت بسیار است حالا انجام می‌شود انجام می‌دهیم «و کن لآخرتک» اما نسبت به آخرت یعنی خودت آخرت یعنی همان خودت که مردنی نیست چون خودتی دیگر. چه می‌خواهد از چه جدا شود؟! چیزی نمانده که بخواهد جدا شود. خودتی. «کَاثَکَ تَمَوْتَ غَدًا» یک جوری در دنیا زندگی کن فردا داری می‌روی این بدن از شما جدا می‌شود. بدنی که قرار است فردا از شما جدا شود برایش چقدر حساب باز می‌کنی چقدر برایش وقت صرف می‌کنی چقدر دلشوره اش را داری دغدغه اش را داری غصه اش را می‌خوری! «کَاثَکَ تَمَوْتَ غَدًا» یعنی این بدن شما فردا از خود شما جدا می‌شود. اگر ما واقعاً این حدیث را نصب دوتا چشمان کنیم این وسط؛ دائم به آن توجه کنیم دنیا فردا تمام می‌شود. چقدر باید وقت صرفش کنم چقدر باید دغدغه اش را داشته باشم چقدر باید غصه اش را بخورم چقدر باید برایش حرص بزنم. تمام غم و غصه‌های انسان زائل می‌شود تمام شد. دیگر حاضر نمی‌شود

به خاطر دنیا و منافع دنیایی خودش که مربوط به اسبش است خرش است مرکبش است هر کاری را انجام بدهد که در آخرتش که جهان جاوید است آنجا عذاب ببیند عذاب وجدان پیدا کند. دیگر حاضر نمی شود می گوید به من چه. شد که شد نشد که نشد. یک وظیفه ای دارم باید انجام بدهم. دغدغه انجام وظیفه دارد نه رسیدن به نتیجه. نتیجه دنیاییش مهم نیست شد که شد نشد که نشد. دغدغه انجام وظیفه دارد. من یک وظیفه الهی آخرتی انسانی دارم باید عمل کنم باید مقابله با ظلم کنم؟ می کنم به نتیجه رسید رسید نرسید. باید مبارزه با فساد کنم به نتیجه رسید رسید نرسید که نرسیده. نرسید که نرسیده. حالا چه موقع می رسد؟ خدا می داند دنیا را خدا دارد اداره می کند. به من چه. می شود؟! نمی شود؟! شدن دست من نیست. خواستنش دست من است. سعی و تلاشش در حد توان و مقدور و وسع من با من است. «لیس للانسان الا ما سعی» این سعی من است. سعی من هرچه هست تمام. «لا یكلف الله نفسا الا وسعها» وظیفه ای بیشتر از توان و وسع و توان و طاقتم ندارم. یکی طاقتش بیشتر است یکی طاقتش کمتر است آن کسی که طاقتش بیشتر است وظیفه اش هم سنگین تر است. سنگین نیست ها. نسبت به این کتاب طاقتش کمتر است سنگین تر است. برای خودش سنگین نیست. نسبت به این. وقتی این که طاقتش کمتر است به او نگاه می کند می گوید خیلی کار این سخت است. نه؛ برای تو سخت است برای خودش سخت نیست. «لا یكلف الله نفساً الا وسعها» یعنی وسع خودش نه وسع دیگری. کلاس اول دبستان که بودیم دوم دبستان که بودیم به ما می گفتند: اگر بروی کلاس سوم می گویند کلاس سوم خیلی سخت است؛ درس های کلاس سوم نمی دانی، خیلی سخت است جدول ضرب دارد. وقتی رفتیم کلاس سوم دیدیم عین همان کلاس دوم است عین کلاس اول است همانها است. چون توان ما هم بالاتر رفته بود. خب بله برای آنکه کلاس اول است بخواهی او را بیاوری بنشانی سر کلاس سوم خب خیلی سخت است اما وقتی پله به پله آمد. آنکه پله اول است به او بگویی پایت را روی پله دهم بگذار برایش خیلی سخت است اما اگر پله اول را گفتی پایت را بگذار روی پله دوم، اینکه سخت نیست پایش را می گذارد روی پله سوم یکی یکی آمد به پله نهم حالا بگو پایت را بگذار روی پله دهم. تمامش عین هم است همه اش دارد یک پله را بالا می رود. سختیش یک اندازه بیشتر نیست. همه اش مساوی با هم است. سخت تر ندارد. خدای متعال به کسانی که این ها حسن انتخابی هستند بیش از توانشان به آنها بار تحمیل نمی کند. سوء انتخابی ها حسابشان جداست. از باب عذاب از باب تعجیل در عقوبت آنها. اگر به اندازه توانشان بخواهند عقاب شوند دیگر عقاب معنا ندارد باید فوق توانش باشد تا بشود عقاب. اگر یک بار سنگین تر از توانت را روی دوش بگذارند می شود عذاب. تمام جهنمی هم که ما خودمان در اثر نادانی خودمان نفهمی خودمان برای خودمان در دنیا می سازیم و درست می کنیم به خاطر این است که زیر باری می رویم که توان و تحملش را نداریم؛ می شود عذاب. یک خواسته هایی در دنیا داریم که می خواهیم به آن خواسته هایمان

برسیم و می‌خواهیم بشود. بشود یعنی شدنی که کار خداست نه کار ما، نه در حد توان ما. یک خواسته‌ای که بخواهد در دنیا محقق شود و اتفاق بیوفتد چه عواملی باید دست به دست هم بدهد تا آن حادثه در دنیا رخ بدهد؟ اینقدر آن عوامل زیاد است که مخ ما نه، نمی‌دانم حالا بالاتر یا پایین‌تر، آن ابر کامپیوترهای دنیا هم هنگ می‌کند. چه عواملی باید در عالم دنیا دست به دست هم بدهد تا یک اتفاقی رخ بدهد! و چقدر علم باید داشته باشیم از علل و عوامل دخیل در تحقق یک حادثه در دنیا تا بتوانیم همه آنها را بشناسیم ببینیم بدانیم! و چقدر قدرت باید داشته باشیم! یعنی باید خدا باشیم تا وقتی یک چیزی را می‌خواهیم بشود. «إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» خداست که فقط بر هر کاری قادر است یعنی هرچیزی بخواهد می‌شود. ما می‌خواهیم با این وسع کم و توان ضعیف. «خلق الانسان ضعيفا» این انسان ضعیف می‌خواهد مثل خدا علی‌کل‌شیء، قادر باشد. می‌خواهد. یعنی چه می‌خواهد؟! یعنی می‌رود زیر بارش؛ خودش را در معرض انجام کاری که توانش را ندارد قرار می‌دهد در نتیجه چون قدرتش قدرت خدا نیست علمش علم خدا نیست و صلاحیت اداره کل دنیا را ندارد کم می‌آورد؛ بار سنگین‌تر از توانش برمی‌دارد زیرش می‌ماند. می‌ماند یعنی چه؟ یعنی می‌ماند یعنی ناله اش در می‌آید شب و روز گریه می‌کند. چه شده؟! دلم می‌خواسته فلان شود نشده دلم نمی‌خواست فلان شود شده هرچه می‌خواستم شود نشده هرچه می‌خواستم نشود شده. بیخود کردی که دلت خواست بیخود کردی که بار سنگین‌تر از توانت برداشتی. چه کسی گفته تو مدیر عالم هستی؟! چه کسی گفته دنیا دست تو است؟! چه کسی گفته هرچه بخواهی در دنیا می‌شود؟! شما یک نفر را پیدا کن یک چنین حرفی زده باشد. هیچ کسی هم نگفته‌ها. چه کسی گفته؟ هیچ کس نگفته. همه می‌گویند اینجوری نیست که دنیا دست ما باشد دنیا دست خداست. خیلی چیزها هست که ما می‌خواهیم نمی‌شود خیلی چیزها هست نمی‌خواهیم می‌شود ولی در عین حال باز هم با اینکه هیچ کس نگفته، خودمان هم می‌دانیم که کار دست ما نیست، نمی‌خواهیم باور کنیم نمی‌خواهیم قبول کنیم نمی‌خواهیم زیر بارش برویم که کار را به کاردانش بسپاریم کار را به صاحبش بسپاریم، به خدا. کارها گر شده دشوار به من چه به تو چه، حق گشاید گره از کار به من چه به تو چه، صاحب ما غم دین می‌خورد ای دل چه به من، کو بود بر همه غمخوار به من چه به تو چه. خدا خودش خلق کرده خودش هم مدیریت می‌کند خلقتش را دارد مدیریت می‌کند. شما آرام بنشین ساکت باش تماشا کن زندگی را کن به خود باش بیخود نباش بعد می‌بینی که دنیا خیلی قشنگ دارد اداره می‌شود همه چیز سر جایش است. یک خورده خوب فکر می‌کنی اولش بهم می‌ریزی و یک خورده می‌گویی آخر این چه وضعش است آن چه وضعش است مردم اینجور مردم واقعاً این مردم گناه دارند این مردم نمی‌دانم چرا اینجوری شد بعد یک خورده خوب فکر می‌کنی می‌گویی آقا نه، مثل اینکه حقشان است خلائق هرچه لایق. این ضرب المثل مربوط به همین است از همین جا آمده یعنی خدا جای حق نشسته. هرچیزی سر هرکسی

می آید حقش است. حقش است یعنی دنیا مهم است؟! یکی زیاد گیرش می آید یکی کم گیرش می آید آنکه زیاد گیرش آمده حقش است این هم که کم گیرش آمده حقش است؟! خب یعنی فرقی با هم ندارند هر دوتایشان حقشان است. حقشان است یعنی حق است یعنی درست است او باید زیاد گیرش می آمده این هم باید کم گیرش می آمده. روزی را خدا تقسیم کرده خدا هم یعنی حق. یعنی هرچیزی گیر هرکسی آمده حقش است. حقش است یعنی ناحقی در دنیا وجود ندارد؟! این همه ناحق می بینیم. تمام آن ناحقی ها هم حق است سر جایش است. دوران بقا چو باد صحرا بگذشت، تلخی و خوشی و زشت و زیبا بگذشت، پنداست ستمگر که ستم بر ما کرد، بر گردن او بماند و از ما بگذشت. او هم حقش است که ناحقی کند و جهنم برود خودش را جهنمی کند. او هم حقش است می خواست نکند. ما داریم غصه دنیا را می خوریم که ناحق می بینیم. ما خیال می کنیم دنیا یک چیزی است خبری است. نه هیچ چیزی نیست دنیا ربطی به ما ندارد. چه موقع می فهمیم؟ وقتی از خواب غفلت دنیا بیدار می شویم می فهمیم که دنیا هیچ چیزی نبود حسرت اینکه چرا حسرت خوردیم به دلمان می ماند. چقدر حسرت دنیا را خوردیم! هی به این نگاه می کردیم به آن نگاه می کردیم، به بالا دست خودمون در دنیا، هی غصه می خوردیم حسرت می خوردیم بعد تازه حسرت می خوریم که چرا حسرت خوردیم غصه می خوریم که چرا غصه خوردیم؛ آن می شود عذاب. همین الان تمام این غصه ها را کنار بگذار نه آن غصه اول نه آن غصه دوم را هیچ کدامشان را نخور همه را بریز کنار. بفهم. بفهم یعنی چشم عقلت را باز کن. چشم عقلت را باز کن یعنی بیدار شو، از خواب غفلت بیدار شو. الان خواب هستیم که دنیا را بزرگ می بینیم مهم می بینیم خیال می کنیم خبری هست چیزی هست. بردند خوردند نمی دانم گرفتند وای عقب ماندیم جاماندیم. خواب هستیم. داری خیال می کنی که دنیا خبری هست. وظیفه ای داری باید انجام بدهی. روزی ات که دست خودت نیست. «هو الرزاق ذالقوه المتین» خدا روزی را می دهد. خودش خلق کرده خودش هم مدیریت می کند خودش هم روزی می دهد. هر آنکس که دندان دهد نان دهد. ما فقط آمدم در دنیا که معلوم شود تا چه وقت تا چه موقع گول دنیا را می خوریم که خیال کنیم که جدی است. چقدر بازی دنیا را جدی می گیریم. «انما الدنيا لعب و لهو» لهو و لعب یعنی چه؟ یعنی کشک و پشم. دنیا لهو و لعب است. گفت: «فکر نون کن که خربزه آبه» مزه خربزه گولمان نزن خیال کنیم داریم می خوریم و یک حجمی هم دارد. پنج دقیقه دیگر ده دقیقه دیگر می روی دستشویی؛ تمام آب است رفت گرسنه می مانی. «فکر نون کن که خربزه آبه» می گویی: چرا من این حرفها را به بعضی ها می زنم قبول نمی کنند؟! نباید هم قبول کند. چرا؟ چون هنوز خواب است کسی که هنوز خواب است خبر از بیداری ندارد. اینهایی که ما می گوییم برای این است که ما بیدار شویم. اگر بیدار شدی خودت می بینی اگر هم بیدار نشدی برو که بیدار شوی. زور ندارد زور زدنی نیست استدلالی نیست منطقی نیست فلسفی نیست اثبات کردنی نیست. حقیقت دیدنی است چشیدنی است خوردنی است. خدا که اثبات کردنی

نیست. دلت را به خدایی که برایت اثبات کردند خوش نکنی ها؛ آن خدا نیست. تا خدا را ملاقات نکردی هنوز خدا نداری؛ آن علم به خداست نه خدا. یک علم داریم یک معلوم داریم. خدا را باید مشاهده کرد خدا را باید ملاقات کرد. اگر دیدی در زندگیت یک جاهایی می‌فهمی، چه کنم چه کنم نداری، خدا داری همان خداست. هر جا دیدی چه کنم چه کنم داری نمی‌دانم نمی‌فهمم تکلیفم را نمی‌دونم سردرگم هستم، خودت و خدای خودت را گم کردی. همه ما یک جاهایی در زندگیمان خدا را ملاقات کردیم همه ما ملاقات کردیم؛ آنجایی که می‌فهمی فهمیدی. می‌گویی: این را دیگر فهمیدم دیگر. هر کجا که فهمیدی و رسیدی و چشیدی و خاطر جمع بودی، دیگر گفتی این دیگر خودش است، یافتی، آنجا خدا داری با خدا ملاقات کردی. حقیقت یعنی خدا. اگر ملاقات با خدا نداشتی یعنی سردرگمی. هر کسی به خودش مراجعه کند ببیند فهم دارد یا ندارد. اگر می‌فهمی که فهم داری یعنی خدا داری همین خداست؛ خدا به تو می‌گوید؛ با خدا ملاقات کردی؛ خدا را مشاهده کردی که به تو گفت فهم داری شعور داری. خدا همین است. اگر به تو گفتند خدا را به ما معرفی کن گفتی بنشین تا برایت اثبات کنم، خودت هم خدا نداری. خدایی که می‌خواهی اثباتش کنی، آن خدا نیست. خدایی است که به آن دلت را خوش کردی که می‌دانی من چه برهان‌هایی را چه استدلال‌هایی را بر وجود خدا! همه اش ذهنی است مفاهیمی است در ذهنت، دلت را به آن مفاهیم خوش کردی؛ خدا نیست. خدا فهم است شعور است عقل است حق است عدل است. ببین چقدر می‌فهمی به هر مقدار که می‌فهمی خدا داری. هر چقدر نمی‌فهمی خدا نداری از خدا غافل شدی. اگر از خدا غافل نباشی همه اش می‌فهمی برایت از در و دیوار عالم فهم و شعور و عقل و درک و معرفت می‌بارد. از تمام سلول‌های بدنت فهم می‌ریزد. بیخودی می‌فهمی بیخودی می‌فهمی. فهم دلیل نمی‌خواهد. خدا که دلیل نمی‌خواهد. نفهمی‌های ما دلیل می‌خواهد. چرا من نمی‌فهمم؟! برو بگرد پیدایش کن ببین چه حجاب‌هایی آمده روی فهم تو را پوشانده روی خدا را گرفته. خدا که حجاب ندارد. «انک لم تحتجب عن خلقک» خدایا تو که حجاب نداری خودت را نپوشاندی ما هستیم که پوشش روی چشممان است که خدا را نمی‌بینیم. ببین علت اینکه خدا را نمی‌بینی چیست. دیدن خدا که دلیل ندارد. اثبات وجود خدا؟! خدا نورا است خدا حقیقت است خدا عدل است. اثبات است خودش ثبوت است. چه را می‌خواهی اثبات کنی؟! ثبوت را می‌خواهی اثبات کنی؟! اینجاست که انسان خیلی موجود عجیبی است. به نمک می‌خواهد نمک بزند. می‌گوید چه کار کنم که این نمک شور شود. نمک شور است شما اگر نمی‌چشی، مزه نمک را نمی‌فهمی ببین ذائقه شما خراب شده ذائقه ات را اصلاح کن درست می‌شود حس چشاییت را اصلاح کن درست می‌شود. نمک است شور است، دیگر به نمک که نمی‌خواهد نمک بزنی. اینها از عجایب خلقت انسان است که «اِنَّه کان ظلوم جهولا» خیلی ظالم و خیلی جاهل است. خودش را هم نمی‌شناسد. به خودش هم ظلم می‌کند نمی‌فهمه که می‌فهمه. این خیلی عجیب است دیگر؛ نمی‌فهمد که می‌فهمد؛ نمی‌شناسد که می‌شناسد؛

نمی‌داند که می‌داند؛ نمی‌داند که خدا را می‌شناسد؛ نمی‌داند از پیش خدا آمده؛ نمی‌داند که فطرتش الهی است. اگر بداند که فطرتش الهی است و از پیش خدا آمده «الیه راجعون» می‌شود. «انا لله و انا الیه راجعون» ما خیال می‌کنیم حتماً باید یک سنگی به سر ما بخورد فرقمان بشکافد بمیریم برویم زیر خاک تا «الیه راجعون» شویم. هرکسی می‌میرد خبرش به ما می‌رسد می‌گوییم «انا لله و انا الیه راجعون». نه اینجوری نیست. هر موقع خودت را شناختی «انا لله و انا الیه راجعون». خوشا به حال آنهایی که «الیه راجعون» شدند از خدا آمدند به سوی خدا برگشتند. معنایش این نیست که زنده نیستند زندگی نمی‌کنند چیزی ندارند کار نمی‌کنند کسب و کار ندارند؛ همه چیز هم دارند خوب هم زندگی می‌کنند اما «الیه راجعون» شدند. برای دنیا حساب ذهنی باز نکردند برای هیچ چیزی بیش از خودشان و کمالشان و سعادتشان و خدای خودشان حساب بیشتر باز نکردند.